

مفهوم شناسی احباط از منظر قرآن

هادی رستگار مقدم

واژه «احباط» در لغت به معنای باطل کردن، هدر دادن، تباه ساختن، بی تأثیر نمودن، خشک شدن آب چاه و... آمده است.

در اصطلاح، «احباط» یعنی باطل شدن اعمال نیک با گناهان بزرگ و محو شدن پاداش اعمال پیشین با نتایج شوم گناهان پسین.

جماعتی از متکلمان معتزلی بر این باورند که حسنات پیشین مکلفان با سیئات بعدی باطل می شود، اما امامیه و گروهی از متکلمان اهل سنت این باور را به صورت قاعده ای کلی نپذیرفته اند. «تکفیر» که به معنای از بین رفتن گناهان به وسیله کارهای نیک و حسنات است، از جمله مباحثی است که در کنار بحث از «احباط» مورد بحث و بررسی قرار می گیرد. اما در این نوشتار، به موضوع تکفیر نمی پردازیم، زیرا در آن اختلاف اصولی وجود ندارد. اما در بحث «احباط» بیشترین نگاه را به آراء ناهمساز با یکدیگر دادیم و از تکرار آراء هماهنگ پرهیز خواهیم نمود. نیز در این پژوهش به آراء اشاعره در زمینه «احباط» کمتر اشارت رفته است، بدان جهت که در این مقوله، دیدگاه اشاعره اختلاف چندانی با امامیه ندارد.

ماهیت اعمال پس از صدور متعین می شود و لباس وجود بر تن می کند، و هر آنچه که موجود باشد معدوم نمی شود، بدین ترتیب ماهیت اعمال سیئه نمی تواند ماهیت اعمال حسنه را نابود سازد و محو گرداند، چنان که معتزله به آن قائل هستند.

وانگهی اعتقاد به آنچه که معتزله بیان داشتند، موجب می شود که یأس و ناامیدی و از سوی دیگر طغیان و سرکشی و تسلیم شدن در برابر هواهای نفسانی بر انسان مسلط گردد، اگر عده ای تصور کنند که کارهای شایسته آنان به موجب حتی یک گناه باطل و محو می شود و چنانچه تصور کنند که به وسیله یک کار شایسته همه معاصی و گناهان شان محو و نابود می شود، در برابر چنین وضعی تجرّی می یابند و مغرور به کارهای شایسته شان می شوند و طغیان و سرکشی را در پیش می گیرند. بنابراین بررسی و تحقیق در این گزاره دینی برای خود جایی باز نموده است، و باید تلاش و کوشش پژوهشگران بر حلّ و تعیین مرزها و چهارچوب های این مؤلفه معطوف گردد.

پیشینه تاریخی

نظریه تحابط اعمال به ابوعلی جبائی که یکی از بزرگان معتزله است نسبت داده می شود، او بر این باور است که گناهان کبیره تمامی اعمال شایسته گذشته فرد را باطل می کند.

ابوهاشم، که او نیز یکی دیگر از دانشمندان معتزلی است، معتقد است که اعمال صالحه با اعمال سیئه سنجیده می شود، اگر گناهان کبیره کمتر از کارهای شایسته باشد به اندازه گناهان کبیره از اعمال صالحه را از بین می برد و مازاد اعمال صالحه بر جای می ماند. ۱

قاضی عبدالجبار همدانی نیز می گوید:

«اعمال مکلفین محفوف به طاعات و معاصی است و این از چند حالت خارج نیست؛ یا اینکه انسان هم طاعت انجام داده است و هم معصیت و جمع بین این دو نموده است، که در این صورت طاعات و معاصی او برابر است، یا اینکه یکی از این دو بر دیگری برتری دارد، که در این صورت عمل کم به وسیله عمل بیشتر از بین خواهد رفت... و این همان قول به احباط و تکفیر است که بزرگان و مشایخ ما به آن باور دارند.»^۲

یکی دیگر از مشایخ معتزله به نام تفتازانی در رابطه با مسأله تحابط می گوید:
«کسی که بعد از کفر و معصیت ایمان بیاورد بدون شک او از اهل بهشت است، او مانند کسی است که هرگز معصیت نکرده است، و کسی که بعد از ایمان و عمل صالح کافر شود، بدون شک از اهل دوزخ است، و او مانند کسی است که اصلاً حسنه ای ندارد در این مورد هیچ اختلافی وجود ندارد.»

بحث در اینجاست، کسی که ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد و سپس معصیت کند و همواره عمل او بر طاعات و کبائر در طول زندگی اش استمرار یابد، همان طور که از برخی مردم دیده می شود، به عقیده ما این چنین فردی به بهشت می رود، هرچند پس از دوزخ باشد، و به مقتضای وعد و وعید، این چنین فردی سزاوار ثواب و عقاب است و برای او تحابطی وجود ندارد. کسی اهل خلود در دوزخ است که پیش از توبه بمیرد، و این در مذهب و عقیده معتزله دیده می شود و طاعات آنان به وسیله معاصی و کبائر باطل می شود، که «انّ السيئات يذهبن الحسنات»؛ یعنی معاصی حسنات را از بین می برد.»^۳

احباط از منظر متکلمان شیعه

مرحوم سید مرتضی علم الهدی بحث احباط و تکفیر را به مسأله ثواب و عقاب می کشاند و سپس مسأله تحابط را باطل می داند، وی معتقد است که ثواب بعد از ثابت شدن با هیچ چیز از بین نمی رود و عقاب وقتی که به مرحله ثبوت رسید، جز عفو از ناحیه حق تعالی چیزی آن را زایل نمی کند، بدین سان تنها یک سبب بیرونی است که عمل را زایل می کند نه ذات خود عمل؛ سپس می افزاید: با این جملات، نادرستی تحابط روشن می شود.»^۴

شیخ الطائفه طوسی در مسأله احباط می نویسد:

«در باور ما هیچ یک از سزاوار شدن پاداش و کیفر، یکدیگر را نابود نمی کنند و فرمان برداری کردن و گناه کردن نیز یکدیگر را از میان نمی برند، پس هر گاه کسی سزاوار پاداش گرفتن شود هیچ چیزی این سزاواری را نابود نمی گرداند؛ مگر بخشش کردن به او.»^۵

خواجه نصیرالدین طوسی احباط را به دلیل عقلی و نقلی انکار کرده است:

«و الاحباط باطل، لاستلزامه الظلم و لقوله تعالی 'فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره'»^۶

احباط باطل است؛ به دو دلیل عقلی و نقلی، به دلیل عقلی باطل است، زیرا ظالم بودن حق تعالی را در پی دارد (یعنی اینکه یک معصیت پس از ارتکابش و ثبوت تمامی طاعات پیشین را باطل سازد)، این ظلم است؛ دلیل نقلی عبارت است از این آیه که فرمود: «هرکس به اندازه ذره ای کار نیک انجام دهد، نتیجه عملش را خواهد دید». البته فرمایش خواجه ناتمام است که در جای خود بحث خواهد شد.

از ظاهر کلام علامه حلی در شرح کلمات خواجه این گونه به نظر می رسد که «احباط» را بدان معنایی که معتزله گرفته اند نمی پذیرد و آن را ردّ می کند. البته اظهار نظری نفرموده است و دلیلی نیز نیاورده است. ۷.

ابن میثم بحرانی بعد از نقل نظریات معتزله و ابوعلی جبایی و ابوہاشم، می فرماید:
«و عندنا أنه يجوز أن يجتمع له المستحقان؛ الثواب و العقاب معاً.» ۸
به عقیده ما کسی که سزاوار ثواب و عقاب شد، برای چنین فردی هم ثواب و هم عقاب قابل جمع است.

بر خلاف معتزله که می گوید برای مکلف استحقاق ثواب و عقاب قابل جمع نیست و مکلف فقط مستحق یا ثواب است یا عقاب.

حکیم متألّه ملاعبدالرزاق لاهیجی نیز از کسانی است که از دیدگاه فلسفی مسأله احباط را بررسی کرده است و آن را باطل می داند و دلائلی را برای ردّ تحابط ارائه می کند. ۹ و همچنین از فحوای کلام میرداماد ۱۰ و صدرالدین شیرازی ۱۱ نیز استفاده می شود که آنان احباط را به نوعی ردّ می کنند و باطل می دانند؛ حاجی سبزواری نیز بر نادرستی تحابط تصریح دارد. ۱۲
دیگر از متألهین شیعه که با مسأله احباط به تهافت پرداخته اند علامه شعرانی است که در شرح بعضی فقرات صحیفه مبارکه سجادیه بر آن برهان آورده است. ۱۳ و نیز علامه طباطبایی ۱۴ و استاد شهید مطهری ۱۵ این بحث را مطرح کرده اند و احباط را به معنایی که معتزله در نظر گرفتند، باطل می دانند.

مخالفان احباط از اهل سنت

در میان متکلمان اهل سنت گروهی هستند که با مسأله احباط به مخالفت برخاستند و مبنای اصول معتزله را در هم ریخته و با آنان به منازعه پرداختند. یکی از آنان فخررازی، امام اهل تشکیک است که در جای جای کتابهای کلامی خویش احباط را مطرح کرده دلایل موافقان احباط را نقل می کند و به همه آنها پاسخ می دهد. ۱۶

او نیز ذیل آیه شریفه «و من یرتد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فأولئک حبطت أعمالهم فی الدنیا و الآخرة» (بقره/۲۱۷) بحث احباط و تکفیر را از نظر لغت و اصطلاح مطرح کرده و سپس با دلائل عقلی آن را باطل می داند. ۱۷

قاضی عضدالدین ایجی احباط را باطل می داند و می گوید:

«لَمَّا أَبْطَلْنَا الْأَصْلَ بَطَلَ الْفَرْعُ.» ۱۸

معتزله عقیده دارد که استحقاق عقاب با استحقاق ثواب ناسازگار است، و چون ضد یکدیگر هستند بنابراین هر یک از مکلف صادر شود آن دیگری باطل می شود.

ایجی می گوید: و چون اصل، یعنی ناسازگاری استحقاق ثواب و عقاب را باطل گردانیدیم فرع آن که مسأله احباط است باطل خواهد شد؛ یعنی اینکه کاری که سزاوار عقاب است، ثواب را نابود کند باطل خواهد بود.

میر سید شریف با مسأله احباط با آن کلّیتی که معتزله می گویند، مخالفت کرده و آن را باطل می داند، و همچنین سیالکوتی و چلبی هر یک احباط را ردّ کرده اند و باطل می دانند. ۱۹

دلایل موافقان احباط

موافقان احباط دلائلی عقلی و نقلی را بیان می کنند، و ما در این مختصر به چند دلیل آنها اشاره خواهیم کرد:

الف) دلیل عقلی

فاسق با اقدام نمودن به انجام گناهان کبیره، بر نفس خویش جنایت کرده و خود را از صلاحیت برای استحقاق ثواب، ساقط می سازد و دیگر شایستگی استحقاق پاداش را نخواهد داشت، حال فاسق مانند حال خیاطی است که لباسی را برای دیگری دوخته است، ولی پیش از تحویل دادن به آن شخص، لباس را شکافته و پاره پاره کرده است، روشن است که این خیاط استحقاق هیچ گونه اجر و مزدی را ندارد، زیرا خودش آن را شکافته است. ۲۰

این دلیل از نظر کبری و صغری ناکافی است، از نظر کبری، فاسق به کسی اطلاق می شود که ایمان دارد و در حال ایمان گناهی را مرتکب می شود و این گناه او را از حالت ایمان خارج نمی سازد، بنابراین تمام اعمال او باطل نخواهد شد؛ اما از نظر صغری، درست است که فاسق وقتی گناهی کبیره مرتکب می شود بر خود ستم کرده است، و درست است که شایسته ثواب نیست، اما تنها در همان معصیتی که مرتکب شده است استحقاق ثواب ندارد، نه در تمام اعمالش.

اما مثال خیاط، قیاس مع الفارق است، زیرا استحقاق اجرت به کسی تعلق می گیرد که تکلیف خود را انجام دهد و تمام و کمال تحویل دهد، اما اگر مکلفی (خیاط) فعل خود (لباس) را انجام دهد و پیش از تحویل آن را نابود سازد، استحقاق اجرت ندارد، ولی در همان لباس، نه در تمامی لباسهایی که آماده کرده و به کمال رسانده است، این مثال با مسأله مورد بحث ما به کلی بیگانه است.

ب) دلیل نقلی

آیات بسیاری است که بر وجود احباط به لفظ یا معنی دلالت دارد که به برخی از آنها اشاره می شود:

یک. «ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فأولئک حبطت أعمالهم فی الدنیا و الآخرة و أولئک أصحاب النار هم فیها خالدون» بقره/۲۱۷

کسی که از دینش برگردد و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک او در دنیا و آخرت باطل می شود و آنان اهل دوزخند و در آن جاودان اند.

دو. «و لقد أوحی الیک و إلی الذین من قبلک لئن أشرکت لیحبطنّ عملک و لتکوننّ من الخاسرین» زمر/۶۵

به تحقیق که بر تو و همه پیامبران پیش از تووحی شده است که اگر مشرک شوی، تمام اعمال البته تباه می شود و حتماً هم از زیان کاران خواهی بود.

سه. «یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا أصواتکم فوق صوت النبی ولاتجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض أن تحبط أعمالکم و أنتم لاتشعرون» حجرات/۲

ای کسانی که ایمان آورده اید صدای خود را فراتر از صدای پیامبر مبرید و در برابر او بلند سخن مگویید؛ آن گونه که بعضی از شما با بعضی دیگر رفتار می کنید (که در این صورت) اعمال شما تباه می گردد در حالی که شما خیر ندارید.

چهار. «یا ایها الذین آمنوا لاتبطلوا صدقاتکم بالمنّ و الأذی کالذی ینفق ماله رثاء الناس...»
بقره/۲۶۴

ای کسانی که ایمان آورده اید صدقات و بخششهای خود را با منت نهادن و آزار دادن باطل مسازید، همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می کند. این بود اندکی از بسیار آیاتی که در ظاهر بر احباط عمل دلالت دارد که به طور کلی به اینها پاسخ خواهیم داد.

زمینه های احباط عمل

با بررسی اجمالی آیات شریفه به دست می آید که عواملی وجود دارند که موجب فاسد شدن و تباه گشتن اعمال می شوند که آنها عبارتند از:

۱. ارتداد، شرک، بازداشتن از راه خدا، کفر، پایمال کردن حرمت حرم الهی و اخراج و بیرون کردن اهل حرم؛ در آیات سوره های بقره/۲۱۷، مائده/۵، انعام/۸۸، توبه/۱۷، زمر/۶۵.
۲. تبعیت از راهی که موجب سخط الهی و برخلاف رضایت اوست، و حق ستیزی و سرکوبی پیامبر، در آیات سوره محمد(۳۲، ۲۸، ۲۵)

۳. منت نهادن و آزار رساندن به هنگام انفاق و خدمت:

«یا ایها الذین آمنوا لاتبطلوا صدقاتکم بالمنّ و الأذی کالذی ینفق ماله رثاء الناس»
بقره/۲۶۴

ای کسانی که ایمان آورده اید انفاقها و صدقات خود را با منت نهادن و آزار دادن باطل مسازید، مانند کسی که مالش را به خاطر نشان دادن به مردم انفاق می کند.

۴. تکذیب معارف وحی و معاد:

«والذین کذبوا بآیاتنا و لقاء الآخرة حبطت أعمالهم» اعراف/۱۴۷

و کسانی که آیات ما و دیدار آخرت (روز معاد) را تکذیب کردند اعمال شان باطل می شود.

۵. بی حرمتی به ساحت مقدس پیامبر

«یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا أصواتکم فوق صوت النبّی و لاتجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض أن تحبّط أعمالکم و أنتم لاتشعرون» حجرات/۲

ای کسانی که ایمان آوردید صداتان را بالاتر و فراتر از صدای پیامبر مبرید و با فریاد با او سخن مگویید؛ مانند بعضی از شما که با بعضی این چنین سخن می گوید که در این صورت عملهای شما باطل می شود و شما هیچ آگاهی نسبت به آن ندارید.

تحلیل نظریه احباط

از آنچه گذشت روشن شد «احباط» به معنای باطل کردن، از بین بردن، فاسد کردن و ... می باشد و چون متعلق احباط در قرآن کریم، عمل است بنابراین بطلان عمل و از بین رفتن عمل مراد

است؛ اما با بررسی تمامی آیات متناسب با این بحث، چنین به نظر می رسد که احباط علاوه بر بطلان عمل معنای دیگری را نیز می رساند؛ بی تأثیری و فایده نداشتن عمل از دیگر معانی احباط است؛ چه در دنیا و چه در آخرت. آیه کریمه چنین است:

«انّ الذّین کفروا و صدّوا عن سبیل الله و شاقّوا الرّسول من بعد ما تبین لهم الهدی لن یضروا الله شیئاً و سیحبط أعمالهم» (محمد/۳۲)

کسانی که کافر شدند و راه خدا را بستند و با رسول خدا مخالفت ورزیدند؛ آن هم پس از آن که راه هدایت بر ایشان روشن گشت، (باید بدانند که) هرگز به خدا هیچ ضرری نمی رساند (و نیز باید بدانند که) تمامی این اعمال و تلاششان را خداوند متعال بزودی بی تأثیر خواهد کرد.

مخالفت مخالفان با رسول خدا(ص)، اولاً هیچ تأثیری ندارد و کاربردی نخواهد داشت، و ثانیاً برای آنها نیز سودی در بر نخواهد داشت، در آیه بعد می فرماید:

«أطیعوا الله و اطیعوا الرّسول و لا تبطلوا أعمالکم» محمد/۳۳

کلمه «باطل» نقیض «حق» است، یعنی کارهایی شایسته و حق است که اطاعت از خدا و رسولش باشد، بنابراین اگر اطاعتی صورت نگیرد، این اعمال حق نیست و باطل می شود، چرا که میزان اعمال «حق» است «والوزن یومئذ الحق» (اعراف/۸) و حق نیز از حق تعالی نشأت می گیرد. «الحق من ربّک» (بقره/۱۴۷)، بدین سبب «لاتبطلوا» را نمی توان قرینه ای برای «سیحبط» آیه پیشین در نظر گرفت، بلکه باید «سیحبط» را به معنای بی تأثیری فعالیت مخالفان علیه رسول خدا(ص) دانست، و چون اطاعت امر پروردگار و پیامبر(ص) در کار نیست و با پیامبر خدا(ص) مخالفت می کنند، اعمالشان حق نبوده و باطل می باشد، به عبارت دیگر آنان اعمالشان را در برابر حق قرار می دهند.

با ترتیب یک قضیه موجه کلیه، نقیض قضیه ما چنین می شود:

«کلّ عمل فی طاعة الله و طاعة رسوله فهو حقّ، و کل عمل فی غیر طاعة الله و طاعة رسوله فهو غیر حقّ، فکلّ عمل فی غیر طاعته و طاعة رسوله باطل، فهو المطلوب.»

بطلان عمل در جایی است که اذنی از ناحیه پروردگار نرسیده باشد، امتهایی که در عبادت بتها غرق هستند از این جهت مورد عتاب و سرزنش حق تعالی قرار گرفته اند که از ناحیه ذات مقدسش اذنی نرسیده است، بنابراین شرک آنجا است که اذنی برای عبادت غیر خدا نرسیده باشد، از این جهت نیز شرک است. امام علی بن موسی الرضا(ع) فرمود:

«انّ اذنی مایخرج به الرجل من الايمان أن یقول للحصاة نواة، ثمّ یدین بذلک و یتبرء ممّن خالفه.» ۲۱

کمر چیزی که انسان را از ایمان بیرون می کند این است که سنگ ریزه را هسته بنامد، و آن را جزء دین خود قرار دهد، و از مخالف آن بیزاری بجوید.

یکی از دلایلی که شیطان مورد عتاب و توبیخ حق تعالی قرار گرفت سرپیچی او از فرمان الهی بود:

«ما منعک ألاّ تسجد إذ أمرتک» اعراف/۱۲

چه چیزی مانع شد به اینکه سجده نکنی، آن گاه که امر کردم به تو (که سجده بر آدم نمایی).

و در آیه دیگری می فرماید:

«قل الله اذن لکم أم علی الله تفترون» یونس/۵۹

بگو آیا خداوند به شما اذن داد که (رزق‌هایی را که از ناحیه حق تعالی به شما می‌رسد حلال یا حرام کنید) یا بر خداوند متعال افترا و دروغ می‌بندید.

آیات بسیاری در این زمینه وجود دارد که از مجموع آنها چنین نتیجه گرفته می‌شود که بطلان عمل در صورتی است که در مقابل حق تبارک و تعالی و فرمان و احکامش ایستادگی شود. شیطان، به قول امیرالمؤمنین علی(ع) شش هزار سال خدای تعالی را عبادت کرد، «کان (ابلیس) قد عبدالله ستّه آلاف سنه» ۲۲، ولی استکبار و استنکاف او از فرمان الهی موجب از بین رفتن اعمال گذشته اش شد.

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَان مِنَ الْكَافِرِينَ»

بقره/۳۴

دلیل حبط عمل شیطان در آیه شریفه است که می‌فرماید:

«فَاهْبَطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ» اعراف/۱۳

از این مقام فرود آی که برای تو بزرگی و نخوت ورزی در این مقام نیست، خارج شو که تو از زمره پست ترین فرومایگان هستی.

در این صورت ابلیس در مقام استکبارورزی در برابر فرمان الهی بود. امیرالمؤمنین علی(ع) می‌فرماید:

«فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانُ مِنَ فِعْلِ اللَّهِ بِابْلِيسَ، إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ.» ۲۳

عبرت بگیرید از کاری که خدای تعالی با ابلیس کرد که عمل طولانی خود و کوشش بسیارش را بی تأثیر و باطل کرد.

پیامدهای احباط در دیدگاه معتزله

اگر حبط عمل را، بدان گونه که معتزله بدان معتقد است بپذیریم لازم می‌آید که انسان همواره یک عمل بیش نداشته باشد؛ یا عمل حسنه و یا عمل سیئه، زیرا هنگامی که انسان مؤمن عمل حسنه ای انجام می‌دهد در خزائن علم الهی و نامه عمل فرد ثبت و ضبط می‌شود، چنانچه عمل سیئه ای را مرتکب شود آن عمل حسنه را نابود می‌کند و جای خود را به کبیره می‌دهد (احباط) و چنانچه عمل حسنه ای مانند توبه و یا هر عمل دیگری را مرتکب شود آن عمل سیئه و کبیره را محو و نابود می‌کند(تکفیر). پس بنابراین انسان فقط یک عمل دارد، یا حسنه است و یا سیئه.

در قرآن کریم دلایل و آیات بسیاری وجود دارد که نشان دهنده اعمال انسان است؛ یعنی هم عمل حسنه او ثبت می‌شود و هم سیئه او ثبت خواهد شد.

لحن و منطق قرآن کریم این است که نفس اعمال انسان در قیامت به انسان نشان داده خواهد شد و این میسر نیست جز با اینکه هم عمل سیئه را نشان دهند و هم عمل حسنه را، پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمود:

«أَنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ تَرَدُّ إِلَيْكُمْ.» ۲۴

در خود قرآن نیز اشاره دارد که:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.» زلزال/۷-۸

هر کس به اندازه ذره ای نیکی کند آ را خواهد دید، و کسی که به اندازه ذره ای بدی کند او را خواهد دید.

در قیامت انسانها تمام اعمال خود را حاضر خواهند یافت:

«و وجدوا ما عملوا حاضراً» کهف/۴۹

و یا فرمود:

«یوم تجد کلّ نفس ما عملت من خیر و ما عملت من سوء تودّ لو أنّ بینها و بینها أمداً بعيداً»

آل عمران/۳۰

روزی که هر کسی هر کار خیری کرده است آن را حاضر شده می بینند و نیز هر کار بدی را که کرده است. آرزو می کند که ای کاش میان او و کار بدش مسافتی دور فاصله می افتاد.

وانگهی با ضمیمه کردن آیات حبط که با واژه ی «حبط» و مشتقات آن وارد شده است و آیات دیگر در خواهیم یافت که آنچه موجب حبط عمل و بطلان همه اعمال گذشته انسان می شود خروج از حالت ایمان است و پیوستن به جرگه کفر، اکنون پرسش اینجاست که حقیقت ایمان و کفر چیست، و چگونه موجب بقا و بطلان عمل می شود؟

حقیقت ایمان و کفر

کفر در لغت به معنای پوشاندن است:

«إن تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنکم سیئاتکم» نساء/۳۱

اگر از کبائری که از آنها نهی شده اید پرهیز کنید گناهان شما را می پوشانیم.

در اصطلاح «کفر» نقیض ایمان است. برای فهمیدن معنای اصطلاحی کفر و شناخت حقیقت آن باید نخست حقیقت ایمان مشخص شود.

ایمان را بعضی از حکما مانند صدرالمتألهین ۲۵ شناخت و مطلق معرفت تعریف کرده اند، اما در منطق قرآن کریم، ایمان دارای دو عنصر است که نبودن یکی از این دو، ایمان را از حقیقت خود ساقط می کند؛ نه اینکه اگر یکی از این دو عنصر وجود نداشت، ایمان هست اما به صورت ناقص؛ بلی ایمان عبارت است از معرفت و تسلیم. همان گونه که اشاره شد ابلیس یکی از فرشتگان بود که به علت سرپیچی از فرمان الهی از درگاه حق تعالی رانده شد، و هنگامی که مهلت خواست تا روز قیامت زنده باشد و خداوند او را مهلت داد، گفت:

«فبِعزّتک لأغویّنهم أجمعین» ص/۸۲

قسم به عزّتت که تمامی بندگان را اغوا و گمراه می کنم.

ابلیس معرفت کامل به حق تعالی داشت و به همین جهت به عزّت پروردگار قسم یاد می کند. و پیش تر گذشت که علی(ع) فرمود: ابلیس شش هزار سال عبادت پروردگار را کرده است، اما چرا حق تعالی می فرماید: «وکان من الکافرین»(بقره/۳۴)؛ ابلیس جزء کافران بود نه مؤمنان.

معرفت و شناخت مطلق بدون ضمیمه شدن عنصر دوم، ایمان نیست. عنصر دوم تسلیم و انقیاد است، آیه شریفه درباره فرعون می فرماید:

«و جاوزنا بنی اسرائیل البحر فأتبعهم فرعون و جنوده بغیاً و عدواً حتی إذا أدركه الغرق قال أمنت

أنّه لا اله إلاّ الذی آمنتم به بنو اسرائیل و أنا من المسلمین» یونس/۹۰

ما بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم، فرعون و لشکریانش به تعقیب آنها پرداختند تا اینکه وقتی هلاکت و غرق شدن در دریا را فرعون دید گفت: من ایمان آوردم به اینکه خدایی نیست جز خدایی که بنی اسرائیل به آن ایمان آوردند و من در این هنگام از تسلیم شدگان هستم.

این آیه شریفه به دو رکن ایمان آوردن فرعون و تسلیم شدنش اشاره دارد، و از این آیه شریفه نیز معلوم می شود که فرعون کاملاً خدای تعالی را می شناخته است و به او معرفت داشته است، اما چیزی را که نداشته است، تسلیم و انقیاد بود که در آخر می گوید: «و أنا من المسلمین» و خدای تعالی می فرماید: «الآن و قد عصیت من قبل و كنت من المفسدین» (یونس/۹۱)

آیا اکنون ایمان آوردی؟ حال آن که پیش از این ایمان آوردنت، به عصیان و سرپیچی کردن مشغول و جزء فساد کنندگان بودی.

خداوند متعال او را تکذیب نفرموده، بلکه با همزه استفهام انکاری پاسخ می دهد که الآن؟ ▪ درست است که ایمان آوردی، اما این ایمان آوردن تو سودی ندارد و وقت آن گذشته است؛ الآن وقت تسلیم شدن در برابر فرمان من نیست. قرآن از زبان فرعون نقل می کند که او در باطن و حاق نفس خویش به خداوند و روز معاد و پیامبرش موسی(ع) اعتقاد داشته و آنها را می شناخته است. می فرماید:

«و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم ظلماً و علواً فانظر کیف كان عاقبة المفسدین»

نحل/۱۴

انها (دلایل و معجزات حضرت موسی را) از روی ستم و برتری جویی انکار کردند، در حالی که باطنشان با کامل ترین صورت به او یقین داشت، پس بنگر که چگونه است عاقبت کار مفسدان. ۲۶

از ضمیمه کردن این آیات و آیات پیشین به یکدیگر چنین استنباط می شود که اگر ایمان معادل شناخت و معرفت باشد، لازم می آید که فرعون و اطرافیانش و شیطان مؤمن باشند، در حالی که قرآن کریم ایمان در دم مرگ را از آنها نفی می کند. پس باید دانست که ایمان تنها شناخت و معرفت نیست بلکه عنصر دیگری به نام تسلیم و انقیاد دارد که درخشنده تر و مؤثرتر از شناخت و معرفت در ساختار وجودی ایمان است.

ملاک و معیار سنجش اعمال

انسانها از نظر اعتقاد و عملکرد دوگونه هستند؛ یا به آنچه از ناحیه خداوند فرستاده است، مؤمن هستند و یا کافر، و مؤمنان نیز دو دسته هستند، یک دسته آنها که از نظر عملکرد کاملاً در صراط مستقیم هستند و در کارهاشان هیچ شائبه خطا و انحرافی وجود ندارد، اینان معصوم هستند، و دسته دیگر آنهایی که در عملکرد خود هم حسنه دارند و هم کار سیئه انجام داده اند، اما نه از روی جحد و انکار، بلکه تنها به خاطر ضعف نفس و غلبه شیطان و نفس اماره بر آنها، چنان که در دعاهای چندی این مضمون از زبان بنده به درگاه خداوند اظهار می شود.

دسته اول، آنهایی که مؤمن هستند و اعمالشان خالی از هرگونه شائبه خطا و انحراف است، آنها که می شنوند و اطاعت می کنند که به فرمایش قرآن کریم جزء رستگارانند. «أن یقولوا سمعنا و أطعنا و أولئک هم المفلحون» (نور/۵۱)

دسته دوم، آنها که مؤمن هستند اما اعمالشان هم حسنه است و هم سيئه، اينان اميد بخشش و عفو براي شان هست «و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملاً صالحاً و آخر سيئاً عسى الله أن يتوب عليهم إن الله غفور رحيم» (توبه/۱۰۲)

مرحوم طبرسي ذيل اين آيه شريفه مي نويسد:

«اين بهترين دليل براي بطلان قول به احباط است.» ۲۷

دسته سوم، كفارند. قرآن كريم اين سه دسته را چنين تقسيم بندي فرموده است:

«ثم أورثنا الكتاب الذي اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق

بالخيرات» فاطر/۳۲

در منطق قرآن كريم «ظالم لنفسه» را كفار و «مقتصد» را به كساني كه ميانه رو هستند و عبادتها و اطاعتهاي خويش را به شرط مزد انجام مي دهند:

تو بندگي چو گدايان به شرط مزد مكن كه خواجه خود روش بنده پروري داند

و «سابق بالخيرات» را كساني كه در صراط مستقيم اند و عبادتها و اطاعتهاي خويش را فقط

«لوجه الله» انجام مي دهند.

بعد از اين مقدمات بايد گفت معيار و سنجش اعمال در قيامت براي مؤمن و كافر حق است. «و الوزن يومئذ الحق» و حق نيز از پروردگار عالم نشأت مي گيرد «والحق من ربك» كه «ذلك بأن الله هو الحق» (حج/۶۲). فقط خداوند متعال حق است و نه ديگري، بدين ترتيب كارهاي بد؛ چه از انسان مؤمن سرزند و چه از انسان كافر، در قيامت همه آنها را حاضر مي بينند «و وجدوا ما عملوا حاضراً»، و جزاي كار بد خود نيز بد است «و جزاء سيئه سيئه مثلها» (شوري/۴۰) و «من عمل سيئه فلا يجزيه إلاّ مثلها» (غافر/۴۰)

از مفهوم مخالف اين آيات چنين نتيجه گرفته مي شود كه كارهاي شايسته به همراه ايمان نتيجه بخش خواهد بود، بدين رو در قرآن كريم هماره عمل صالح پس از ايمان ذكر مي شود: «وبشر الذين آمنوا و عملوا الصالحات أن لهم جنّات تجري من تحتها الأنهار» (بقره/۲۵)، «و من يعمل من الصالحات من ذكر أو أنثى و هو مؤمن فأولئك يدخلون الجنة» (نساء/۱۲۴)، «و العصر. ان الإنسان لفي خسر. إلاّ الذين آمنوا و عملوا الصالحات» (عصر/۱-۳)

بايد دانست كه در قيامت از همه خلائق سؤال مي شود و بر اعمالشان رسيدگي مي شود:

«فلنستلنّ الذين أرسل عليهم و لنستلنّ المرسلين» اعراف/۶

هم از مرسلين و هم از مردم سؤال مي كنيم.

با اين وصف كافر نيز در قيامت خلاصي ندارد، اما او به خاطر كفرش ميزاني ندارد و به اعمال او رسيدگي نمي شود «فلانقيم لهم يوم القيامة وزناً» (كهف/۱۰۵) بنا بر اين تمامي كارهاي كفار مانند سرايي است كه انسان گمان مي كند آب وجود دارد و وقتي نزديك مي شود مي بيند كه هيچ خبري نيست: «والذين كفروا أعمالهم كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماء حتى إذا جاءه لم يجده شيئاً» نور/۳۹

نتيجه

آنچه از سخن قائلان به احباط استفاده شده این بود که اگر انسان مؤمن فعل حسنه ای داشته باشد و بعد کبیره ای انجام دهد آن حسنه باطل می شود، لازمه این سخن این بود که برای انسان تنها یک عمل تصور می شود.

از آیات بسیاری که به شماری از آنها اشاره شده معلوم گردید که اولاً برای انسان یک عمل نیست؛ اگر حسنه ای انجام دهد نتیجه آن را می بیند و اگر سیئه ای مرتکب شود آن را نیز می بیند. ثانیاً کسی که یک کبیره را مرتکب شود از ایمان خارج نمی شود، تا آن گاه که درحالت ایمان باقی باشد و ارتکاب آن کبیره به خاطر سرپیچی از فرمان الهی و جحود در مقابل احکامش نباشد، در این صورت بر اساس آیه کریمه «وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیئاً...» امید بخشش از درگاه ایزد منان نیز می رود.

در منطق قرآن کریم احباط مربوط به کسانی می شود که در برابر احکام الهی و ما انزل الله ایستاده اند و جحود و سرپیچی دارند و یا کاری را مرتکب می شوند که از ناحیه حق تعالی اذنی نرسیده باشد، اینان کافر هستند و این کفر آنهاست که برای شان عملی باقی نمی گذارد، زیرا فرمود: «فلانقیم لهم يوم القيامة وزناً». ولی احباط برای مؤمنان هرگز مطرح نیست، زیرا او به ما انزل الله اعتقاد و شناخت دارد و در برابر آن تسلیم و انقیاد از خود نشان می دهد.

بنابراین احباط به آن معنی که معتزله اعتقاد دارند باطل است و آنچه در روایات و آیات ذکر شده ناظر به اعمالی است که انسان را از حالت ایمان خارج می سازد. و بدین رو امام سید الساجدین (ع) از حق تعالی تقاضا می کند:

«وطوقنی طوق الاقلاع عما یحبط الحسنات و یذهب بالبرکات.» ۲۸

مرا به طوق تقوا آراسته کن تا از هر چه که حسنات را نابود می کند و برکات را می برد پرهیز کنم.

۱. شیخ مفید، اوائل الاعتقادات، مکتبه الداوری، قم، ایران، ۹۶.
۲. همدانی، قاضی عبدالجبار، شرح اصول الخمسة، تحقیق د. عبدالکریم عثمان، مصر ۱۳۸۴ هـ ۶۲۴.
۳. تفتازانی، سعد الدین عمر، شرح المقاصد، استانبول، ۱۳۰۵ هـ ۲ / ۲۳۲.
۴. سید مرتضی علم الهدی، الذخیره فی علم الکلام، تحقیق سید احمد حسینی، جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۱ هـ ۳۰۲.
۵. طوسی، محمد بن حسن، تمهید الاصول فی علم الکلام، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۵۸، ۵۷۱.
۶. طوسی، خواجه نصیرالدین، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تحقیق استاد حسن زاده آملی، قم، ۱۴۰۷ هـ ۴۱۳.
۷. همان؛ و کشف الفوائد فی شرح قواعد العقائد، تحقیق هادی رستگار مقدم گوهری، ۱۷۷ - ۱۷۴.
۸. بحرانی، ابن میثم، قواعد المرام فی علم الکلام، مطبعه مهر قم، ۱۳۹۸ هـ ۱۶۴.
۹. لاهیجی، ملاعبدالرزاق، سرمایه ایمان، انتشارات الزهراء، ۱۶۷.

۱۰. میرداماد، قبسات، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل، تهران، ۱۳۵۶، ۴۷۵.
۱۱. شیرازی، صدرالدین، الشواهد الربوبية، انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۴۶، ۳۱۰.
۱۲. حاجی سبزواری، تعلیقه بر شواهد الربوبية، دانشگاه فردوسی مشهد، ۷۷۳.
۱۳. صحیفه مبارکه سجادیه با شرح علامه شعرانی، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۱، ۱۸۷ - ۱۸۴.
۱۴. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، جامعه مدرسین، قم، ۱۸۸ / ۲ - ۱۶۷.
۱۵. مطهری، مرتضی، عدل الهی، انتشارات صدرا، ۲۸۹؛ همو، انسان کامل، ۳۴.
۱۶. فخررازی، محمود بن عمر، المحصل افکار المتقدمین و المتأخرین، تحقیق هادی رستگار مقدم گوهری، ۳۷۸ - ۳۷۵.
۱۷. فخررازی، التفسیر الکبیر أو مفاتیح الغیب، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۱۱ هـ ۳۳-۳۱.
۱۸. ایچی، قاضی عضد الدین، المواقف فی علم الکلام، عالم الکتب، بیروت، ۳۷۹.
۱۹. جرجانی، میرسید شریف، شرح المواقف، منشورات الشریف الرضی، ۳۱۱/۸.
۲۰. همدانی، قاضی عبدالجبار، شرح الاصول الخمسة، ۶۳۰.
۲۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۲۶۱/۲؛ صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، مکتبة الاسلامیة، ۳۰۴.
۲۲. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۰، ۳۵۶.
۲۳. همان.
۲۴. آنها کارهای شما هستند که به شما رد می شوند، بحار الانوار، ۹۰/۳.
۲۵. صدرالدین شیرازی، تفسیر کبیر، انتشارات بیدار، قم، ۲۲۸-۲۳۲ / ۱.
۲۶. زنجانی، عزالدین موسوی حسینی، تسلیم حقیقت ایمان یا راه رستگاری، زیر چاپ، ۲۳-۲۰.
۲۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، منشورات دارمکتبة الحیاء، بیروت، ۱۹۸۰م، ۳/۳۱.
۲۸. صحیفه سجادیه، دعای ۴۷.

